



نامه‌ای با عنوان «حمایت جمعی از جامعه‌شناسان و اصحاب علوم اجتماعی ایران از حسن روحانی» منتشر شده و از دانش‌جویان و استادان علوم انسانی خواسته اند که به این نامه رای دهند. امضاکنندگان و چه‌بسا نویسندگان اولیه‌ی این نامه از استادان شناخته‌شده‌ی علوم اجتماعی مانند حمیدرضا جلائی پور، محمدرضا جوادی یگانه، مقصود فراستخواه، سیدمحمدامین قانع‌راد و محمد فاضلی هستند. برخورد با این اسامی انتظاراتی به وجود می‌آورد که تا حدی محتوای این نامه را فهمیدنی می‌کند اما دقت بیشتر در محتوای این نامه نشان می‌دهد که معضلات نهفته در این نامه فراتر از لایه‌های اولیه است. از این لحاظ برخورد انتقادی با این نامه با توجه به اینکه تا اکنون همراهی نانتقادی بسیاری از دانشجویان و استادان علوم اجتماعی را هم جلب کرده است، اهمیت می‌یابد. آنچه در این نامه آمده نه صرفاً مربوط به آن بلکه بازتابی از ویژگی‌های عام سوژه‌هایی است که فعال‌ترین عامل‌های سیاسی در فضای انتخاباتی هستند.

۱.

درباره‌ی متن

این نامه «مردم شریف ایران» را خطاب قرار می‌دهد و با توصیفی مکرر از فضای کنونی آغاز می‌کند: «فضای حساس کنونی». تکرار این کلیدواژه‌های فراگیر در این روزها نشان می‌دهد که چگونه نویسندگان این نامه توصیفات آغازین‌شان را وضعیت کنونی را بر چه پایه‌ای استوار کرده‌اند. «در شرایط حساس کنونی» به عنوان یه گزاره‌ی عام چیزی را نشان نمی‌دهد؛ نه نشان می‌دهد این شرایط در چه سطحی برای چه کسانی «حساس» است و نه نشان می‌دهد که آیا با چیزی بیشتر از یک دستاویز روبه‌رو هستیم یا نه. اما چنان بیان می‌شود که گویی همه‌ی مخاطبان بی‌کم‌وکاست با چنین حسی

همراه هستند. تأکید بعدی بر «در نظر گرفتن مصالح ایران و منافع ایرانیان» و قراردادن نویسندگان در جایگاه دانای کل، نشان می‌دهد که آن‌ها تا چه اندازه نسبت به جایگاه خود متوهم‌اند.

برون متن

حساس نشان دادن آینده‌ی تصمیم‌گیری‌ها درست دو هفته مانده به انتخابات تقریباً به روالی چهارساله بدل شده است. دست کم از ۱۵ سال پیش تاکنون، این، به رفتاری عادی تبدیل شده است که فعالان سیاسی یک ماهی مانده به انتخابات یادشان بیاید که «در برهه‌ای حساس» هستیم. به شکلی شگفت‌آور این «حساس بودن مشارکت خواهانه» درست بعد از آغاز به کار دولت تبدیل به رویه‌ها و روندهایی بوروکراتیک صلب و ناحساس می‌شود که هر نوع مشارکتی را نفی می‌کند: وظیفه‌ی رأی‌دهندگان تنها رأی دادن است و پس از کار خدا به خدا و کار قیصر به قیصر. گویی قرار نیست هیچگاه از چرخه‌ی معیوب «شرایط حساس کنونی» بیرون بیاییم.

۲.

درباره متن

در متن آمده که «دولت جناب آقای حسن روحانی در چهار سال گذشته بر واقع‌بینی، خردورزی، استفاده از ظرفیت‌های علمی کشور، احترام به نیروهای اجتماعی و رعایت حقوق و آزادی‌های مردم تأکید داشته است». وقتی نسبت‌هایی را به یک دولت بار می‌کنیم، جدا از اهمیت اینکه واقعیت دارند یا نه، بهتر است که شأن منتقدانه‌ی خود را - دست کم - حفظ کنیم تا در دامن مجیزگویی نیفتیم. چنین نسبت‌های کلی و بعضاً معناباحته‌ای را حتا خود دولتیان در مورد خود به کار نمی‌برند چه رسد به به اینکه در نامه‌ای ببینیم‌شان که نام استادان و دانشجویان علوم اجتماعی را بر خود دارد. کمترین سطح برخورد انتقادی با وضعیت در نظر می‌گیرد که نمی‌توان از دولتی در «شرایط حساس کنونی» حرف زد اما تا حد این صفات آن را دولتی ایده‌آل در نظر گرفت. نمی‌شود گفت دولت مورد نظر ما «دولت شرایط حساس» است اما صفاتی را به آن نسبت دهیم که پیشاپیش آن را در سطح دولت آرمانی بالا می‌برد. دولتی که گویی صرفاً خوبی‌هایش دیده نشده است و گرنه سراپا خوبی و نیکویی است. دولتی تا این حد مستقر نمی‌تواند دولتی در شرایط حساس باشد.

برون متن

فضای دوگانه‌ساز پیش‌انتخاباتی عملاً راه را برای گفتارهایی چنین فرودستانه باز می‌کنند. اما تنها مسأله فضای دوگانه‌ساز نیست، بلکه موضوع مهم‌تری که اساساً زمینه‌ی تولید چنین متنی را فراهم می‌کند، در خود وضعیت نهفته‌اند. این مجیزگویی آشکار عملاً بخشی از سازوکار و یکی از روندهای جاری در فضای آکادمیک است. آکادمی‌ای که نمی‌تواند از پس خود بر آید طبیعتاً زبان انتقادی‌اش را نخست در برابر کارفرمای بزرگ خود یعنی دولت از دست می‌دهد و سپس به چاه توجیه‌آوری برای این وابستگی می‌افتد. آن‌ها وظیفه خود می‌دانند که درست مانند یک گزارش‌نویس اداری اول از بالادست خود (در اینجا دولت) تعریف دهند تا چند پاراگراف پایین‌تر بتوانند سطحی حقیرانه از خواسته‌های خود را التماس کنند (به آن خواهیم رسید).

درباره متن

آن‌ها هنگامی که به ابراز دلیل‌های خود برای حمایت از رییس‌جمهور روحانی می‌پردازند، بیش از هر جای دیگر منطق دولت‌گرایانه‌ی خود را آشکار می‌کنند. آن‌ها در بیان دلایل خود می‌نویسند: «ایران امروز در ناامن‌ترین منطقه جهان قرار گرفته و شمار زیادی از گروه‌های افراطی و خشونت‌طلب کشور را احاطه کرده‌اند. تنش در روابط سیاسی با همسایگان وجود دارد و محیط بین‌المللی نیز مستعد تنش‌هایی است که تشدید آن‌ها به زیان منافع ملی و امنیت همه‌جانبه ایران است. توان شخصی آقای حسن روحانی در سیاست خارجی و بهره‌گیری ایشان از شخصیت‌های کاردان در این عرصه نظیر محمدجواد ظریف، تضمینی برای مدیریت بهتر سیاست خارجی و دفاع از ایرانیان در این شرایط پرتنش و حساس است». بدون شک این بند از واقعیت‌هایی معین و روشن آغاز می‌کند اما از آن‌جایی که تنها دو رویداد (یعنی ناامنی منطقه‌ی خاورمیانه و ریاست‌جمهوری آقای روحانی) را بدون اشاره به زمینه‌هایی که اساساً در پدیدآمدن وضع کنونی دخیل بوده‌اند، به هم پیوند می‌زند، نتیجه‌ای که می‌گیرد (یعنی طبیعی بودن رای به تداوم دولت روحانی) سست‌بنیاد است. این «شرایط حساس کنونی» عملاً می‌تواند به شاه‌کلیدی برای توجیه هر حکومتی به کار آید پس نمی‌شود آن را به‌شکلی انتزاعی به کار برد. منطق یک‌سویه‌نگرانه‌ی این بند را می‌توان از اینجا فهمید که شرایطی کلی که خود از لایه‌های سیاسی و اقتصادی گوناگونی تشکیل شده‌اند بدون هیچ واسطه‌ای و مشخصاً با حذف هر واسطه‌ی ضروری‌ای به یک انتخاب سیاسی معین مرتبط می‌شوند و از آن به عنوان دلیل یاد می‌شود.

برون‌متن

گفتمان امنیت، به‌ویژه در یک دهه‌ی اخیر به گفتمانی نیرومند بدل شده است و مانند هر گفتمان دیگری صرفاً برساخته‌ی نیروهای سوپرکتیو نیست و اگر پای استوار در واقعیت هرروزه یا تصور عمومی از این واقعیت نداشته باشد، اساساً نمی‌تواند خود را به عنوان یک گفتمان مطرح کند. دال مرکزی گفتمان امنیت «شرایط حساس»ی است که پایان‌یافتن آن گویی نه به خودش بلکه به خواست دولت مربوط است یعنی این شرایط می‌تواند تا هر زمان که دولت بخواهد ادامه یابد. از این لحاظ، این گفتمان عملاً به ابزاری برای خودسرکوبی فراگیر بدل می‌شود درست مانند صدای زنگی که بزاق امنیت را به ترشح وا می‌دارد. حال اگر این گفتمان به این شکل مستتر و بدون هیچ توضیح انتقادی برای توجیه یک انتخاب به کار گرفته شود، نمی‌تواند چیز جز فروافتادن در و یکی‌شدن با گفتمان دولت/حکومت باشد.

درباره‌ی متن

آن‌ها می‌نویسند که «ایران ما اگرچه بر اثر سوءتدبیرهای سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ دچار مشکلات بسیار زیادی شد و اثرات آن‌ها هنوز به صورت آسیب‌های اجتماعی، فقر، فساد، بیکاری، ناکارآمدی و بی‌اعتمادی عمومی باقیست، اما خردگرایی و باور به توانمندی متخصصان علوم اجتماعی و اقتصادی سبب شد دولت یازدهم تحت مدیریت آقای حسن روحانی بتواند روند بروز این گونه مشکلات را کند کرده و به دست‌آوردهایی برای بهبود وضعیت دست یابد». این دیگر از آن جمله‌هایی است که رویکرد دولت‌گرایانه‌ی این نوشته را به‌تمامی آشکار می‌کند. این استادان که خود از پژوهشگران روندهای کلی فرهنگی و اجتماعی هستند، باید این موضوع ساده را درک کرده باشند که مسائل و مشکلات فعلی جامعه صرفاً ناشی از

«سوءتدبیرهای سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲» نیست. این تکرار طوطی‌وار و نانتقادی رتوریک دولت برای کسانی که خود را پژوهشگران اجتماعی می‌خوانند، تعجب‌آور و غم‌انگیز است. نمی‌تواند روندهای عام را صرفاً به نقاط درگیری کنونی فرو بکاهیم و انتظار داشته باشیم فهمی درست از وضعیت به دست دهیم.

برون‌متن

احمدی‌نژاد بود که ظرفیت بی‌بدیل دوقطبی‌سازی را در ناکام‌گذاشتن رقیب انتخاباتی به حد اعلا به کار گرفت و رفسنجانی انتخابات ۱۳۸۴ را به‌شکلی مفتضحانه شکست داد. اینکه «همه مشکلات از دولت قبلی برآمده است و من آمده‌ام تا بکوبم و از نو بسازم» از مغلظه‌های آشکاری است که بازتابی ناامیدکننده در نامه‌ی آقایان پیدا کرده است. این، ناشی از درکی بی‌مایه از روندها و فرایندهای اقتصادی اجتماعی است و چیزی نیست جز بازگویی ساده‌انگارانه‌ی «پرپکانی»های رقبای انتخاباتی. اگر جمعی از اعضای زیر ۲۱ سال ستاد انتخاباتی روحانی چنین چیزی گفته بودند شاید می‌شد از کنارش گذشت اما وقتی چنین استدلالی از زبان نام‌ونشان‌دارهای علوم اجتماعی بیرون می‌آید چاره‌ای جز تأسف‌خوردن نمی‌ماند.

۵.

متن

می‌نویسند که «دانشگاه‌های ما تا رسیدن به وضعیت مطلوب و رعایت اصول آزادی و استقلال دانشگاهی بسیار فاصله دارند، اما میزان احترام به اصول آزادی و استقلال دانشگاهی در دولت یازدهم بسیار بیشتر از دولت‌های نهم و دهم بوده است. پایگاه فکری رقبای آقای حسن روحانی نیز به گونه‌ای است که کمکی به بهبود وضعیت دانشگاه‌ها نخواهند کرد. بنابراین تداوم مسیری که دولت آقای حسن روحانی در دانشگاه‌ها آغاز کرده، به نفع دانشگاه‌ها و منافع ملی ایران است». این، تنها نقطه‌ی روشن و واضح این نوشته است: سخن از منافع صنفی. البته همین را هم ناقص گذاشته و اساساً هیچ اشاره‌ای به روند «کالایی‌شدن دانش و آموزش» که این دولت هم به اندازه کافی سهم خود را در آن داشته است، نشده است. پولی‌شدن فزاینده و رفتن به سمت کاربردی‌کردن یکسویه‌نگرانه به نفع رشته‌های مقبول در بازار سرمایه مشخصاً از سیاست‌های آموزشی این دولت است. درست است که این دولت بر خلاف دولت‌های اصول‌گرا و احمدی‌نژادی دست به حذف و طرد گسترده و مطلق دانشجویان نبرده است (نه به آن گستردگی) اما خود در فرایند فقیرسازی کیفیت آموزش و پژوهش با تأکید ساده‌انگارانه بر کالایی‌سازی و پولی‌کردن دست داشته است. بدون اشاره‌کردن به این جنبه‌ها نمی‌توان از تمایزی جدی میان این متن و متن تولیدشده در ستادهای تبلیغاتی گذاشت.

برون‌متن

بی‌شک درست است که در دولت روحانی بخش بزرگی از دانشجویانی که از تحصیل محروم شده بودند، به دانشگاه‌ها برگشتند (دانشجویان ستاره‌دار)، بی‌شک درست است که در دوران روحانی دیگر از آن فضای حاد امنیتی در دانشگاه‌ها که نیروهای راست و اصول‌گرا هنوز هم از آن دفاع می‌کنند خبری نبود اما کالایی و پولی‌سازی گسترده را نادیده گرفت، نمی‌توان سوژگی‌زدایی فراگیر از نهادهای مردمی در دوره‌ی پیش و پس از انتخابات، سیاست‌زدایی از فضا به نفع مدیریت به‌اصطلاح کارآمد به‌ویژه نزد تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های اصلاح‌طلب، حذف فراگیر نیروهای منتقد و رادیکال‌تر به نفع منافع پیش‌پافتاده جناحی، انسداد فراگیر ساختار سیاسی به دلیل تلاش‌های مضحک برای بیرون‌رفتن از خط و مرزهای

از پیش معلوم، فلاکت سیاسی فراگیر که زیر لوای اتحاد و یکدستی تبلیغ می‌شود و همدستی در سرکوب نیروهای اجتماعی و صنفی را نادیده گرفت.

۶.

متن

«توانمندی‌سازی اقتصادی کشور نیازمند استفاده از همه نیروهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛ و همچنین تعامل سازنده با جهان است. تجربه دولت یازدهم و مشاهده ترکیب نیروهایی که در این دولت به کار گرفته شده‌اند، نشان می‌دهد آقای حسن روحانی ظرفیتی بسیار بیشتر از سایر رقبای خود برای اجماع‌سازی و به‌کارگیری همه نیروهای مؤثر کشور دارد. ایشان همچنین به تعامل سازنده با جهان برای تأمین منافع ملی ایران به صورت جدی باور دارد و این رویکردی مهم برای پیشبرد منافع ملی ایرانیان است». در بهترین حالت «بی‌دقتی» و در بدترین حالت «نادیده‌انگاری ناشی از سرخوشی حاصل از منافع» باعث یکی‌گرفتن منافع متقاطع نیروها در این دولت با «منافع ملی ایرانیان» شود که عملاً به پدید آمدن متنی بی‌رنگ و بوی انجامیده. «اجماع‌سازی و به‌کارگیری همه نیروها» مغلطه است مگر اینکه نیروهای دانشگاهی از نظر فکری همسو با رویکرد لیبرالیستی اسلامی دولت را با «همه نیروها» یکی فرض کنیم یا اینکه «دیگری»های دانشگاهی را «هیچ» به حساب بیاوریم.

برون متن

دولت تنها هنگامی می‌تواند منافع «خاص» خود و گروه‌های متصل به خود را برآورده کند که بتواند خود را به‌عنوان نیرو و نهادی «عام» آن چنان که گویی چیزی جز تجلی «منافع همه» نیست، جا بزند. بعید نیست که آکادمی‌ای که اساساً خود را در مرزهای دولت تعریف می‌کند، خود در پنهان کردن آن منافع خاص دست داشته باشد. این دولت‌زدگی دو وجه دارد: یکی کارکردی شدن دانش آکادمیک به نفع برآورده کردن آنی‌ترین خواست‌های کارفرمایان بزرگ و کوچک که چند سالی است ذیل عنوان «کاربردی‌سازی پژوهش‌ها» صورت‌بندی می‌شود و دیگری اهمیت‌یافتن توهمی «سیاست‌گذاری فرهنگی» و نقش مشاوره‌ای علوم اجتماعی آکادمیک برای رتق و فتق امور نظری دولت. هر دو این‌ها نمودهای روشن دولت‌زدگی/اگرایی فزاینده‌ی آکادمی و تهی شدن آن از دانش انتقادی هستند. خصوصی‌سازی فزاینده‌ی دانشگاه و کالایی‌سازی گسترده‌ی دانش نیز به دو فرایند دامن زده و آن را تقویت کرده است.

۷.

متن

آن‌ها از «برنامه‌ی منتشرشده‌ی آقای روحانی» می‌گویند که «شناخت جامعی نسبت به مسائل جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران دارد و به پشتوانه چهار سال فعالیت در دولت و همکاری با مجموعه‌ای از نخبگان، برنامه منسجمی برای اداره کشور تدوین کرده است». معلوم نیست چگونه و به‌سادگی از «برنامه منتشرشده‌ی آقای روحانی» این نتیجه گرفته شده که «ایشان شناخت جامعی نسبت به مسائل جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران دارد». یکی از نکته‌هایی که در همه مناظره‌ها و سخن‌رانی‌ها به‌وضوح مشخص شده این است که «هیچ برنامه مدونی از سوی هیچ کاندیدایی عرضه نشده»

مگر این یا گفته شود که ما آشناییت خاصی با آقای روحانی داریم و می‌دانیم که برنامه‌هایشان خوب است یا اینکه شعارهای کلی را «برنامه» در نظر بگیریم که در دو صورت دربردارنده‌ی هیچ اهمیتی نیست.

برون متن

مدت‌هاست که آکادمی ایرانی علوم اجتماعی هیچ سهمی در برنامه‌ریزی اجتماعی ندارد. این موضوع بیش از هر علت دیگر ناشی از این دلیل ساده است که دولت تا آن‌جا از علوم اجتماعی بهره گرفته که این علم مفروضات پیشینی آن را - حال با سطحی از آزادی عمل - با روش‌های «علمی» اثبات کند یا توضیح دهد. به همین دلیل است که ساده‌اندیشی شیفته‌وارانه‌ای نسبت به این طرد شکل گرفته. در اینجا می‌توان نشانگان استکهلم را به روشنی دید، آن‌جایی که گروگان‌گرفتگان به همدلی شیفته‌وار و همراهی با گروگانگیر خود می‌پردازند. آن‌ها می‌نویسند که برنامه دولت چنان روشن است که می‌توان برای چهار سال آینده آن‌ها را مطالبه کرد اما نمی‌تواند ببیند که آن‌ها در اینجا صرفاً آرزوی دورودراز خود را - میل به اینکه دولت آن‌ها را در کار خود مشارکت دهد - آشکار کرده‌اند.

۸.

متن

جالب این است که می‌نویسند «این برنامه چشم‌انداز روشنی ارائه می‌کند و در ضمن رسماً و مکتوب، تعهدات ایشان نسبت به ملت ایران را مشخص می‌سازد و این امکان را فراهم می‌کند که در چهار سال آینده، تحقق برنامه‌های وعده‌داده شده را از ایشان مطالبه کنیم». این همان نقطه‌ای است که از آن می‌توان به «فوران میلی ناکام و برآورده‌نشده» یاد کرد. نویسندگان به‌سادگی «مطالبه از دولت» را به «آنچه خود دولت در برنامه‌اش آورده» فرو می‌کاهند. یعنی در ۴ سال آینده صرفاً باید تنها آن چیزهایی را مطالبه کنیم که دولت در برنامه‌اش ذکر کرده. این نوع نگرش فرودستانه نسبت به دولت و دولت‌گرایی عریان تأسف‌بار است و نشان از موضع بنده‌وار علوم اجتماعی‌ای که از آن حرف می‌زنند، نسبت به دولت دارد. تنها امید نویسندگان به‌کارگرفته‌شدن در مقام کارشناس در دولت بعدی است چرا که در این صورت می‌توانند با میل خود یکی شوند و به‌راستی تنها «مطالبه»‌ای را برای خود متصور شوند که دولت در برنامه‌اش آورده.

برون متن

«روشنفکر اندام‌وار دولت» صرفاً موضعی نیست که یا با طرفداران یا با به‌کارگرفته‌شدگان توسط دولت پر شود. این موضع همچنین به کسانی تعلق دارد که یا به‌شکلی توهمی خود، موضع و منافع و خواست‌های خود را با خواست و میل دولت یکی می‌کنند یا اینکه در آرزوی گوشه‌چشمی از قدرت حاکمه می‌سوزند.

۹.

متن

آقایان نوشته‌اند که «ما ضمن داشتن موضع انتقادی نسبت به برخی ابعاد وضع موجود که البته الزاماً نتیجه اقدامات دولت یازدهم نیست و بسیاری از آن‌ها میراث دولت‌های گذشته و شرایط ساختاری کشور است، و ضمن محفوظدانستن حق خود برای انتقاد نسبت به رویه‌های نادرست احتمالی در دولت آینده، جناب آقای حسن روحانی را بهترین گزینه برای تشکیل دولت دوازدهم در جمهوری اسلامی ایران دانسته و از ریاست جمهوری ایشان حمایت می‌کنیم». این دیگر از آن حرف‌هاست. در چند بند قبل «سوءتدبیرهای ۸ ساله احمدی‌نژاد» اساس مشکلات فرض شد اما در اینجا یکباره از ترس عملکردهای آتی دولت، نویسندگان این اعلام حمایت، کلاً از خود سلب مسئولیت می‌کنند. چطور می‌شود که تا این حد سینه‌چاکانه از رای دادن به دولتی دفاع کرد اما مسئولیت «وضع موجود» و «خطاهای احتمالی آینده» را نپذیرفت؟ این یک بام و دو هوا نشان از «موضعی خام‌دستانه و ساده‌انگارانه» دارد. بی‌شک حق انتقاد به دولت آینده برای هر شهروندی محفوظ است و چنین چیزی گفتن ندارد اما کسانی که دولتی را مظهر «واقع‌بینی، خردورزی، استفاده از ظرفیت‌های علمی کشور، احترام به نیروهای اجتماعی و رعایت حقوق و آزادی‌های مردم» فرض کرده‌اند، نمی‌توانند چنین ساده‌دلانه از زیر بار خطاکاری احتمالی دولت شانه خالی کنند.

برون‌متن

علوم اجتماعی آکادمیک، انتقادی نیست نه به این دلیل که انتقاد نمی‌کند بلکه به این دلیل که از یک سو نمی‌تواند یا نمی‌خواهد یا نمی‌یارد که دست به کنش انتقادی مسئولانه بزند و از سوی دیگر آن‌چنان نسبت به دولت یا نهادهای دیگر چنان موضع فرودستانه‌ای دارند که اگر هم جدی گرفته شود برای سروسامان دادن به داده‌های کمی و کنارهم‌چیدن آن‌هاست. اولی به بزدلی و ترسوئی‌ای عمیق می‌انجامد که مستقیماً علوم اجتماعی را به سمت پروژه‌گیری برده است و دومی به فلاکتی دامن می‌زند که اساساً تفکر انتقادی یا هر تفکر منسجمی را سلب می‌کند. این بیگانگی عملاً پیوندی وثیق با کالایی‌شدن گسترده‌ی دانش و فروکاسته‌شدن آن به کالایی خریدنی و فروختنی دارد.

۱۰.

متن

آقایان ضربه‌ی آخر را بر فرق «مردم» فرود آورده‌اند: «ما جامعه‌شناسان و اصحاب علوم اجتماعی، با آگاهی کامل بر اهمیت دموکراسی در تحقق منافع ملت‌ها، مردم شریف ایران را نیز به مشارکت انتخاباتی پرشور و در کمال آرامش، قانونمند و مطابق با معیارهای دموکراتیک دنیای متمدن دعوت می‌نماییم». فرض «مشارکت انتخاباتی پرشور و در کمال آرامش، قانونمند و مطابق با معیارهای دموکراتیک دنیای متمدن» فرضی خیالی و توهمی است. تلاش چندانی لازم نیست تا بتوان نشان داد که این انتخابات از چه لحاظ نادموکراتیک است. آن‌ها بدون آنکه چیزی از دولت بخواهند تنها به این بسنده کرده‌اند که از مردم بخواهند آن‌طور که دولت/حکومت می‌خواهد، رأی دهند تا به پَرِ قبای خان اعظم یعنی دولت بر نخورد. چرا نباید در برخورد با وضعیت از آن شجاعتی برخوردار باشیم که بگوییم «از ترس بدتر به بد» پناه می‌بریم و به این وضعیت عادت کرده‌ایم. به همین دلیل است که استدلال‌های این نوشته به آسمان‌ریسمان‌بافتن برای توجیه رای دادن بدون هیچ تصویری از نقد وضعیت می‌ماند؛ این نامه صرفاً یک آری‌گویی بزدلانه به کارفرمای بزرگ پروژه‌های آکادمیک است که

قرار است در آینده نگاهی از سر لطف به خواسته‌های دولت‌فرموده‌ی «جمعی از جامعه‌شناسان و اصحاب علوم اجتماعی ایران» داشته باشد.

برون‌متن

علوم اجتماعی‌ای که خود را در حد کارشناس دولت فرو بکاهد و غایتی جز این نداشته باشد، علوم اجتماعی‌ای که تنها امیدش به سهم‌بردن از «سیاست‌گذاری فرهنگی» دولتی باشد، علوم اجتماعی‌ای که فرایندهای خلاقانه‌ی پژوهش را کنار بگذارد و به «کاربردی‌سازی مکانیکی پژوهش‌ها» دست زند، علوم اجتماعی‌ای که چشم به روی نقش دولت روحانی در گسترش و ژرفابخشیدن به فرایند کالایی‌سازی آموزش و دانش چشم می‌بندد، سرنوشتی بهتر از این ندارد که به در دوره‌ی انتخابات همه‌ی سوژگی‌اش را وا نهد و به مجیزگوی بی‌جیره‌ومووجب وعده‌های آتی دولت تبدیل شود.